



پی مقصد ز گردِ ما برداشت	هرکه زادِ ره فنا برداشت
حرفِ بی‌رنگ خطِ چرا برداشت	نتوان گفت با همه تنزیه
دوشِ ما هم همین ردا برداشت	بس که اظهار کسوت‌آرایی‌ست
نسخه‌واری ز نقشِ پا برداشت	آن یکی درسِ خاکساری خواند
منت از سایه‌ی هما برداشت	دیگری بر درِ رعونت زد
زاهدِ کوردل عصا برداشت	در مقامی که ره بر آتش بود
عکس از آینه‌ها صفا برداشت	کثرت از خلق دید و وحدت برد
که دل آن را به صد جفا برداشت	با وجودِ غبارِ کلفتِ دهر
باید این بار را جدا برداشت	سرگرانی علاوه‌ی دگر است
خاک‌ناگشته توتیا برداشت	خُنک آن چشمِ پیش‌بین کامروز
آینه از نفس چه‌ها برداشت	دل ز هستی به داغِ کلفت سوخت
آرمیدن ز طبعِ ما برداشت	چه توان کرد؟ خفتِ هستی
خاکِ ما را نفس ز جا برداشت	یعنی از بس که سست‌بنیادیم
که تواند سر از رضا برداشت	کیست زین سجده‌گاه امکانی
از فکندن گذاشت تا برداشت	همه‌کس بارِ نسبتِ تسلیم
آسمان هم قدِ دوتا برداشت	بارِ دنیا کشیدن آسان نیست
کانتها بارِ ابتدا برداشت	خطِ پرگارِ ما تمام خط است
سرمه گردید تا صدا برداشت	بگذر از لافِ ما و من که سپند
پی آواز آشنا برداشت	عمرها شوق معرفت آهنگ
ناگهان سازِ دل نوا برداشت	مدتی محو ما و من بودیم

که جهان نیست جز تجلّی دوست

این من و ما، همان اضافتِ اوست

وزن: فعلاتن مفاعِلن فعِلن (خفیف مسدس مخبون)

منبع: وب سایت گنجور - بیدل دهلوی

